

مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش

موجهای سه گانه اخیر در حمله کذایی به شاهزاده هم آمد و رفت اما قیمت سنگ هیچ نیفزود. موج نخست مایه پوزخند بود و موج دوم سزاوار واکنش و موج سوم دستمایه ریشخند!

موج نخست در یک سری پروفایل فیسبوکی به راه افتاد و سپس از سوی برخی پان ایرانیست های پنجاه و هفتی پشتیبانی شد که فرد به فردشان را رو در رو می شناختم و در سالهای گذشته بگونه مستقیم و چشم در چشم از انعطاف آنها در برابر وزارت اطلاعات گفته بودم. همچنین با توجه به اینکه احتمال چنین روزهایی را میدادم، برخی از مکاتبات و تذکراتم را در همان زمان بگونه نوشتاری مستند کردم تا در صورت نیاز منتشر کنم؛

اما درباره موج دوم با عنوان «بیانیه ایرانگرایان در واکنش به نگرانی های این روزها». سخن از امضای چند سازمان سیاسی پای این بیانیه است، اما وقتی برانداز کردم دیدم که «از ایشان بجز نام نشنیده ام / نه در نامه خسروان دیده ام»، البته از برخی هاشان در حد نام هم نشنیده ام! حتی مرشد یکی از این سازمان های ادعایی، در آغاز کار که در پی یارگیری بود برای من هم پیامی فرستاد، که آنقدر ناشناس بود که پاسخی نداده بودم. پس می پردازم به آنها که دستکم نامی شنیده ام.

جبهه ملی

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

جبهه ملی که پیشینه تابناکش در این نوشتار ننگند؛ اما آنچه در امروزمان می بینیم آنست که بر سر هر کویی یک جبهه ملی برپاست که دست بر قضا هر کدام دیگری را بر نمی تابد! در کوچه ما در شرق تهران محرم ها تکیه ای برپا میشد. در کوچه روبرویی هم به همچنین. یک سال این دو تکیه بهم پیوستند، اما سال بعد جدا شدند و از دل آن سه تکیه زاییده شد!

در این بیانیه سخن از نگرانی درباره رؤیای کانون های قدرت برای بالکانیزه کردن ایران رفته است؛ حال آنکه در تاریخ ۲۹ تیرماه ۱۳۹۰ بیانیه ای از سوی «جبهه ملی - ایران» منتشر شد^(۱) که در آن به مناسبت بزرگداشت

سالگرد سی ام تیر ۱۳۳۱، اشغال ایران بدست نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم که به پایان پادشاهی رضاشاه انجامید دارای پیامدهای مثبت ارزیابی شده بود و در توجیه چنین مصیبتی، درست به همان بهانه های نیروهای اشغالگر دست یازیده شده بود؛ این بیانیه بیدرنگ با استقبال پر شور «جبهه ملی - اروپا» همراه شد که در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۹۰ بیانیه ستایش آمیزی درباره آن منتشر کردند.^(۲)

این درست هنگامی بود که ماجرای هسته ای ایران به بحرانی ترین برهه اش نزدیک میشد و همه می دانستیم که در آستانه رویارویی جدی تر اجماع قدرتهای جهانی هستیم؛ تهدیدات تبلیغاتی اسرائیل اوج گرفته بود و در کوتاه زمانی با حملات رایانه ای سیستم خودپرداز بانکی سرتاسر کشور دچار اختلال عمده شد، این اختلالات به سیستم های انتقال نفت در پایانه خارگ هم کشید و حتی بخشهای سخت افزاری را از کار انداخت تا جایی که مدتی پروسه فروش نفت بگونه سنتی و با رسیدهای دستی صورت میگرفت؛ مقامات نظامی بالارته حکومت در زمینه فعالیت های موشکی در انفجار مشکوکی در کرج کشته شدند و یکی دیگر از کارگزاران هسته ای حکومت زیر پل سید خندان کشته شد.

حکومت نیز با دستپاچگی در تکاپوی انتقام افتاد و در پی آن گزارش های چندگانه ای درباره برنامه ریزی های ناکام برای ترور شهروندان اسرائیل در تایلند و هند و قفقاز منتشر گردید.

همچنین در اندک زمانی پروسه تحریم های اقتصادی، نخست از سوی بریتانیا و سپس اتحادیه اروپا و آمریکا شکل گرفت.

هرگونه که موضوع بررسی شود، بیرون از این نیست که جبهه ملی در آن برهه با انتشار بیانیه ای در توجیه یورش پیشین بیگانگان به کشور، چشم براه حمله نظامی دیگری بوده و بدین وسیله چراغ سبز خود را نشان داده است.

حال چگونه می توان پذیرفت در شرایط کنونی که با موضوع برجام و شکست خفت بار هسته ای، نگرانی بابت حمله نظامی عجالتن برطرف شده، یکهو جبهه ملی نسبت به یکپارچگی سرزمینی ایران دغدغه مند گردیده است؟

حزب پان ایرانیست

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است

کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی آرزد

اما درباره پان ایرانیست ها! پدیده که زیر نام حزب پان ایرانیست معرفی میشود و اینکه چه نسبتی با نهاد «حزب» داشته و دارد خود داستانی است مفصل که از آن در میگذرم؛ اما این مورد هم برای من یادآور همان دو تکیه عزاداری محله ماست که با هم یکی شدند و پس از یک سال دوباره جدا شدند، اما اینبار شدند سه تکیه! حال اینکه چنین جماعت پراکنده ای چگونه از همبستگی و یکپارچگی شعار میدهد جای درنگ است!

جدا از شرکت اینها در بلوای سی تیر^(۳) و پس از آن چماق کشی برای مصدق در مرداد ۳۲^(۴)، آنهم پس از آنکه با خروج شاه از کشور، استقلال ایران در آستانه مصادره شدن به نفع شوروی بود، سال ۵۷ که حضوری در قدرت هم داشتند، برای حفظ ساختار سیاسی کشور و پیشگیری از برباد رفتن قانون اساسی چه کردند؟

ظرفیت فکری - عملی آنها برای حفظ قدرت مستقر چه بود که بتوان برای سرنگون کردن قدرت مستقر کنونی وقعی به آنها گذارد؟

نطق های سال ۵۷ محسن پزشکیور و نیز انقلابی گری دیگر پان ایرانیست های مجلس هنوز هم زینت بخش برنامه های تلویزیونی جمهوری اسلامی در دهه مبارک فجر است! آن چند تن پان ایرانیست عضو مجلس تا دیدند هوا پس است، با دستپاچگی از حزب رستاخیز کناره گیری کردند^(۵) تا مبادا گرفتار خشم انقلابیان گردند و با خروج شاه از کشور بیدرننگ از عضویت در مجلس هم کناره گیری کردند تا در صف دور و دراز ورود به دل امام راحل، زنبیلی بگذارند.

در شرایطی هم در کشور گردهمایی های خودجوشی در پدافند از دولت قانونی بختیار و قانون اساسی مشروطه سامان می یافت، محسن پزشکیور و چند پان ایرانیست دیگر مجلس پیش پای امامشان زانو زدند و برای مشروعیت دادن به دولت موقت غیرقانونی او، پیشنهاد کردند تا کناره گیری اشان از مجلس را پس گرفته و به نخست وزیری بازرگان رأی اعتماد دهند! کسانی که در آن بزنگاه سرنوشت ساز تاریخی، چپ و راست به نخست وزیران پیشنهادی شاه رأی مخالف میدادند و سپس آنها را به استیضاح میکشانند، یکهو مشتاق رأی

اعتماد به نخست وزیر غیرقانونی شدند؛ آن هم هنگامی که دولت قانونی هنوز بر سر کار بود و برای پیشگیری از فروپاشی ساختار سیاسی و به نابودی افتادن کشور واپسین چاره ها را می جست!

پس از انقلاب اسلامی هم به همراه دیگر پان ایرانیست های کناره گرفته از مجلس - مظفری، حسین طیب و منوچهر یزدی - با انتشار متنی، جوانب خدماتی را که از درون مجلس به انقلاب و انقلابیان داشتند شرح دادند؛ همچنین محسن پزشکیور در سال ۵۸ در گفتگو با نشریه «امید ایران» به سردبیری علیرضا نوریزاده، از انقلاب «به حق» مردم ایران دفاع کرده و از آرزوی خود برای «انقلابات آزادی بخش» در دیگر سرزمین های جهان اسلامی میگوید؛ درست همان سیاست جمهوری اسلامی از آغاز تا به امروز در صدور انقلاب، که از قضا همچنان با پشتیبانی پان ایرانیست ها در سوریه و یمن و عراق همراه است.

در فروردین ۱۲ فروردین هم، یک رأی آری شرم آور به جمهوری اسلامی دادند^(۶) که تا زمانی که پزشکیور زنده بود و من مستقیم و چشم در چشم انتقاد میکردم، همچنان از این رأی شرم آور دفاع میکرد و در آرزوی آن بود که ایران «ام القرای جهان اسلامی» شود و تأسف میخورد که چرا در قانون اساسی جمهور اسلامی، مذهب تشیع بصورت مذهب «حقه» جعفری یاد نشده است!

در سالهای اخیر گهگاه شاهد بازگشت کسانی به ایران بوده ایم که چندی بیرون از ایران در قالب مخالف حکومت خودنمایی میکردند، اما با دل بستن به توافقاتی پنهانی با حکومت به ایران بازگشتند و سرنوشت عبرت آموزی دارند. پزشکیور سر سلسله این جریان بود که پس از تغییر هرم قدرت در جمهوری اسلامی، دلخوش به توافقاتی به ایران بازگشت و بیدرنگ شروع به گفتگو با نشریات حکومتی (مشخصن کیهان هوایی به سردبیری عباس سلیمی نمین) بر علیه شاه و گروههای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی کرد.

ودیعہ ای که برای پان ایرانیست های پنجاه و هفتی به ارث رسیده و این جماعت همواره حمله به اپوزیسیون جمهوری اسلامی - از جمله داریوش همایون - را در صدر اولویت های خود داشته اند، تا جایی که امروز دیگر نوبت به خود شاهزاده رسیده است.

پزشکیور با حکومتی توافق کرد که نزدیک ترین همراهش، دکتر عاملی تهرانی را در سنگدلی های آغاز انقلاب به خون آغشته کرده بود؛ البته پزشکیور در واپسین ماههای پیش از انقلاب، با انتشار اعلامیه ای از دکتر عاملی برائت جسته بود، تا مبادا تلاشهای دکتر عاملی که بر خلاف پزشکیور همچنان برای حفظ ساختار سیاسی

مستقر میکوشید و حاضر به رویگردانی از حزب رستاخیر و پیوستن به پان ایرانیست ها نبود، مایه کدورت انقلابیان از پان ایرانیست ها گردد؛ با این حال پس از انقلاب همیشه میکوشید کاستی های و لغزشها و سازشهایش را در پس خون عاملی بپوشاند. آنچه آن که دیگر پان ایرانیست های پنجاه هفتی نیز چنین میکنند.

بارها زندگی و مرگ این سه تن را که با هم و در یک حال و هوا به کوشش برخاستند، با خود مرور کرده ام: پزشکپور، دکتر عاملی و داریوش همایون. دکتر عاملی که برای جلوگیری از سقوط آزاد کشور در دره انحطاط از خون خود دریغ نورزید، داریوش همایون که شوری که در سر داشت در همان اوان جوانی به نقص عضوی انجامید که گمان میکنم در حادثه ای که به درگذشت نا به هنگامش منجر شد بی اثر نبوده، و محسن پزشکپور که خودم زیر تابوتش را گرفته بودم! حتی فروهر نیز با همه نارسایی های سیاسی اش باز از مرگ در بستر رست و تا به امروز خویش سرمایه تکاپوی نسل های جوان است.

دم زدن از جانسپاری برای میهن و از خودگذشتگی برای ملت و شعارهایی اینچنینی یک روی سکه است، اما وقتی کار به ورطه عمل میرسد جان شیرین خوشتر می نماید. این جماعتی که در گاه آرامش شعار «نیرزد آن خون که نریزد به راه پاسداری این خاک» سر می دهند، در کدامیک از جانبازی های دهه های اخیر ایرانیان همراهی داشته اند؟

در طی هشت سال جنگ که کودک - سرباز های ایرانی خرج میشدند، پزشکپور و دیگر پان ایرانیست های پنجاه و هفتی چه خونی به راه این خاک دادند؟ در خیزش سال ۸۸ چطور؟ وقتی دختران و پسران جوان ایرانی در کف خیابان و با دست خالی روبروی گلوله مستقیم ایستادند چه میکردند؟ جز اینکه در گوشه ای آرام پاهایشان را ماساژ میدادند و آسوده بال بودند که فرزندانشان یا در آسایش کشورهای آرام جهان بسر می برند و یا اگر شمار اندکی هم درون ایران مانده اند، اغلب آنچه بدور از سیاست پیگیر زندگی شخصی خود هستند که از التهابات جامعه بی گزند می باشند؟

مرگ در پوشک ویژه سالمندان، آنهم پس از یک عمر شعار «نیرزد آن خون که نریزد به راه پاسداری این خاک» سرنوشتی است که تنها و تنها مایه عبرت است و بس.

از جانبازی های نداشته و خونهای نثار نکرده که بگذریم میرسیم به دستاویزهای مورد اشاره در این بیانیه؛ از جمله پراکنده سازی ایرانیان، خدشه دار نمودن یکپارچگی ملی، حقوق اقلیت ها و پیکار با حکومت فارس ها.

همه این دستاویزهای دروغین در حالی علم میشود که حزب پان ایرانیست در سال ۸۳ در ائتلاف با حزب دموکرات کردستان دو بیانیه مشترک صادر کرده است^(۷). بیانیه‌هایی که حاصل ماهها رایزنی بی سر و صدا میان دو گروه بود. همچنین دیرکل وقت حزب پان ایرانیست با انتشار نوشتاری به ستایش از قاضی محمد پرداخت و جمهوری مهاباد را ایرانخواه برشمرد و ارتش ایران را که برای برچیدن بساط جداسری به مهاباد گسیل شده بود، ارتش ستمگر شاهنشاهی نامید و ائتلاف حزب پان ایرانیست با حزب دموکرات کردستان را خاری در چشم حسودان منحرف و ضد ملی و بیگانه پرست خواند^(۸)!

افزون بر این، در بهار سال ۱۳۸۴ یک گروه تروریستی خلق عرب در خوزستان، به مناسبت سالروز سرکوب شیخ خزعل بدست رضاشاه، با اعلام پیشین، بلوایی را آغاز کرد که ظرف چند روز با تحریکات قومی به ناآرامی‌های گسترده‌ای بدل شد. در همان زمان حزب پان ایرانیست با انتشار بیانیه‌ای آنها را برادران عرب زبان و به جان آمده خود نامید.

اکنون ناگزیریم باور کنیم چنین کسانی که در گاه آرامش شعارهایشان سر به آسمان میکشد، و در گاه خطر، در پستوی آسایش میگریزند و در فرصت مغتنم از ائتلاف و همراهی آشکار با جدایی خواهان درنگ نمیکنند، تنها و تنها بخاطر یکپارچگی سرزمینی و همبستگی ملی در برابر شاهزاده صف کشیده اند و هیچ ریگی هم به پای برهنه اشان نیست!

البته تعارض پان ایرانیست‌ها با شاهزاده، بیش از این شعارهاست. در همه دهه گذشته که جاه طلبی هسته‌ای جمهوری اسلامی کشور را بسوی فلاکت امروزی میبرد، پان ایرانیست‌ها گام به گام اقدامات هسته‌ای حکومت را با انتشار بیانیه‌های پیاپی شادباش میگفتند که از جمله مهمترین آنها شادباش به مناسبت راه اندازی رآکتور آب سنگین اراک بود که مورد کاربرد نگران کننده‌ای داشت.

همچنین در آستانه تحریم‌ها که هنوز میشد با واداشتن حکومت به توقف فعالیت‌های هسته‌ای، کشور را از فروپاشی اقتصادی و انزوای سیاسی رهانند، این جماعت هم‌نوا با حکومت از بی اثر بودن تحریم‌ها میگفتند.

در پنج سال گذشته هم که گماشتگان رده پایین حکومت برای توجیه ماجراجویی های منطقه ای جمهوری اسلامی در سوریه و عراق و یمن، و دامن زدن به تنش های فرسایشی و پرهزینه با عربستان بوده اند.

حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات)

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او

زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

اینکه حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) طی این بیست سال فعالیت چه روندی را طی کرده که حضور حدود ۲۰۰ هموند در کنگره های آغازینش، در کنگره یازدهم که همین چند روز پیش برگزار شد به ۸۵ هموند فروکاسته شده و اگر بند سوم منشور حزب نباشد مشخص نیست چه بر سر همین شمار هم خواهد آمد، موضوع این نوشتار نیست.

از اینکه چطور این حزب که زمانی برای پررنگتر کردن موضع سیاسی اش پسوند لیبرال دموکرات را بر نامش افزود امروز زیر عنوان «ایران گرایان» بیانیه منتشر میکند که جز جنبه های شعاری هیچ تعریف مشخص سیاسی ندارم هم در میگذرم.

اما پیرامون مصداق اشاره شده در سطرهای پیشین، درباره ناآرامی های سال ۸۴ خوزستان، این حزب هم با جانبگیری قومی، در اعلامیه ای شورشها را ناشی از شرایط تحمل ناپذیر زندگی در خوزستان و مطالبه حقوقی برابر با دیگر ایرانیان دانست برای عربهای استان برشمرد^(۹).

پارادوکس ماجرا اینجاست که نخست اگر خوزستان با وجود منابع ثروت، دچار محرومیت است این محرومیت برای همه ساکنان استان است که از تیره های گوناگون هستند و محرومیت منحصر به تبار ویژه ای نبوده و نیست. چطور در همان برهه، کسانی که از تبار دیگری در همسایگی معترضان زندگی میکردند و از محرومیت های همانند رنج میبردند هیچ مشارکتی در آن نداشتند؟

رویکردهای اینچنینی درست در راستای تبلیغات مغرضانه و هدفمندی است که میکوشد خوزستان را استانی منحصرن عرب نشین بازنماید تا در فرصت مقتضی ماهی مراد را به تور خیال زند؛ به ویژه آنکه در اعلامیه مورد اشاره حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) به نادرستی از حوزه سیاست گریزی به تاریخ زده شده و از دو هزار سال تاریخی گفته که نه موضوعیت دارد و نه واقعیت.

دوم اینکه خواست حقوق برابری هم که در اعلامیه پیش کشیده شده بود، از پایه بی بنیان بود. در اینباره به اشاره ای بسنده میکنم که در همان زمان علی شمخانی، از تبار همان معترضان، وزیر دفاع حکومت بود که حتی امروز به سمت دبیر شورای عالی امنیت ملی فراز آمده است.

این در حالی بود که درست در همان برهه، شاهزاده رضا پهلوی هم در اینباره بیانیه ای منتشر کرد، اما با پرهیز از هرگونه اشاره قومی، از «مردم خوزستان» سخن گفت.

حال حزبی با چنین درجه ای از لغزش، با یک زمینه چینی سوزناک درباره طرح های دامنه دار و هوشمندانه زیر نام «حقوق اقلیت های قومی»، «مسئله ملیت ها»، «آموزش به زبان مادری» و «پیکار با حکومت فارس ها»، دستاویز مغرضانه ای برای خودنمایی رویاروی شاهزاده دست و پا میکند! آنهم در حالی که درفش همان کانونهای قدرت مورد اشاره از لابلای سوگندهای میهن پرستانه بیرون میزند و کنگره اخیر این حزب زیر سایه پرچم آمریکا برگزار گردیده است!

از سوی دیگر در کنگره پنجم این حزب با پیام همبستگی ملی به سال ۱۳۸۳، اساسن قطعنامه ای درباره عدم تمرکز و حقوق اقوام ایران صادر گردیده که درست همسو با نگرشهای شاهزاده هم هست^(۱۰). از قضا در این قطعنامه درست به «حکومت های محلی» در کنار حکومت مرکزی اشاره شده است و همچنین به عنوان سندی به منشور حزب پیوست گردیده است^(۱۱).

با توجه به آنکه امروز پس از درگذشت داریوش همایون، ایشان هم به مانند پادشاهان در گذشته پهلوی سنگری شده اند برای تاختن ناجوانمردانه به شاهزاده، لازم به تأکید است که کنگره پنجم و قطعنامه مربوطه پیش چشم ایشان و با حضور و سخنرانی ایشان سامان یافته است^(۱۲).

همچنین یکی از ویدئوهایی که دستمایه امواج کذایی اخیر گردیده و در آن دیدگاه شاهزاده درباره فدرالیسم طرح میشود، بخش کوتاهی از سخنرانی شاهزاده در کنگره هفتم همین حزب در واشینگتن به سال ۱۳۸۷ می باشد که اتفاقن از جمله کاملترین گفتارهای ایشان است که محورهای عمده ای را در بر میگیرد^(۱۳).

این دیدگاه ها سال ۸۷ در کنگره، به عنوان بالاترین رکن حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) و رو در روی هموندانش طرح شده که از قضا منافاتی هم با مواضع رسمی پیشین این حزب در سال ۸۳ نداشته، بعد حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) یکپهو سال ۹۵ آنهم با صف آرای همراه گروهی بی نام نشان در اندیشه نقد و موضعگیری برآمده است؟ چگونه می توان بی اخلاقی ها و بدخواهی های نهفته در میان همه این تناقضات را دریافت؟

سوز و گدازی هم که در سطرهای به چشم میخورد، یادآور ادبیات چهار هموندی است که در آستانه برپایی شورای ملی، با نگرانی شتابزده ای از حزب کناره گیری کردند و آنقدر شکیبایی نداشتند تا از تماشای جوانه های بذری که کاشته اند بهره مند گردند^(۱۴).

با نخستین گامهای شاهزاده در برپایی شورای ملی، همانگونه که گروهی با بهره مندی از سر و صدای تبلیغاتی رسانه های فارسی زبان دولت های اروپایی و آمریکا، منشور بی سرانجام ۹۱ را منتشر کردند، آقای فواد پاشایی دبیرکل پیشین حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) هم در گفتگوهای تلویزیونی از تلاشهایش برای سامان دادن به یک اجماع دیگر زیر نام ائتلاف ملی خبر میداد^(۱۵).

سوم دی ماه سال ۹۰ که از تهران با نام مستعار میهمان دفتر پژوهش بودم، در بخش دوم نشست که پس از پایان گفتار بصورت پرسش و پاسخ دنبال شد، در اینباره هم گفتگو شد^(۱۶). پس از گذشت چند سال، نتیجه تلاشها و نشست ها و رایزنی هایی که مزده می دادید شد این؟

امروز به ایده ای که سال ۹۲ از تهران به کنفرانس اروپایی حزب در پاریس پیشنهاد کردم می خندم^(۱۷)! اینکه بجای تلاش برای چانه زنی با تشکل های غیرشفاف ایرانی که کارنامه و عمل کرد آنها جایی برای اعتماد باقی نمی گذارد، برای رویارویی با اساس واپسگرایی در خاورمیانه، رایزنی های مؤثرتر و گسترده تری با احزاب و جریان های لیبرال دموکرات دیگر کشورهای خاورمیانه صورت گیرد که حتی در برخی از کشورها از قدرت پارلمانی و یا نفوذ دولتی نیز برخوردار می باشند.

حال آنکه آنگونه که بر می آید، توان حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) در حد هم آوایی با گروههای بی نام و نشان و سازمان های کاغذی است و نه بیشتر!

پس از بیست سال تجربه تشکیلاتی، کار به آنجا کشیده است که بیانیه ای با ادبیاتی منتشر میشود که در آن برای کسی بیرون از این حزب تعیین تکلیف میکند و باید و نباید مقرر میسازد؛ آنهم بصورت مشترک با گروهی سیاهی لشکر بر روی باسکول وزن کشی!

البته در یکی از گفتگوهای رسانه ای آغازین درباره شورای ملی به تاریخ دوم اکتبر ۲۰۱۲، شاهزاده در برنامه افق صدای آمریکا درباره فاصله گرفتن برخی از شورای ملی و پرسش مشخص مجری برنامه درباره حزب مشروطه به مقاومت های تمامیت خواهانه و بیان دیدگاه در یک فرم تحمیلی اشاره کرده بود^(۱۸).

باری، در پی کنگره اخیر، تغییراتی در ساختار مدیریت حزب روی داده و از جمله دبیرکل تازه ای برگزیده شده است. از آنجا که برای آشنایی با دیدگاه های سیاسی ایشان هر چه در اینترنت جستجو کردم چیزی بجز گفتگوهایی درباره کودتای نوژه نیافتم، با طرح یک پرسش، مسئولیت تازه ایشان را شادباش گفته و برای ایشان آرزوی کامیابی میکنم:

جناب آقای خسرو بیت الهی، با درود و احترام مایل هستم در صورت صلاحدید تحلیل سیاسی جناب عالی درباره اقدام شاه عباس در واگذاری مقدماتی بخش هایی از قلمرو ایران به عثمانی پیش از سرکوب ازبکان، و نیز رویکرد محمدرضا شاه درباره بحرین که منجر به استقلال استان چهاردهم ایران شد، بصورت نوشتاری منتشر گردد. البته هم اندیشی و رایزنی با دوستان جوان آریایی - اسلامی اتان که هنوز انگشتانشان به جوهر انتخابات اخیر مجلس خبرگان رنگین است کاملن بجا و پسندیده خواهد بود؛ با سپاس پیشاپیش، امیدوارم که سمت و سوی تحلیل از منظر سیاست به حوزه تاریخ منحرف نگردد. «نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست / کلاه داری و آیین سروری داند»

به هر روی، پس از این بیانیه مشترک، موج سومی هم بر شاهزاده تاخت. آن هم با نوشته ای که از یکسو به شمیم سوسن و یاسمن پنجاه و هفت معطر است و از دیگرسو به لعاب آریایی - اسلامی امروزین رنگین. هم با سیاق آنها که نامه هایی خطاب به «حضرت آیت اله» می نوشتند هم سبک است و هم با ساز مد این روزها که در توجیه آریایی ماجراجویی های اسلامی حکومت کوک میشود هم آواست. اما لابلای همه دستاویزهای برگرفته، دم خروس همچنان خودنمایی میکند: طرح یک شکایت قانونی بر پایه مستندات حقوقی.

جالب اینجاست که چهره هایی به مانند آقای فؤاد پاشایی، از جمله کسانی بودند که در آغاز، پشتیبانی روشن خود را از طرح شکایت مورد اشاره عنوان کرده بودند. از جماعت سیاهی لشگری که در آن زمان برای خود نمایی و کسب اعتبار با طرح این شکایت همدلی میکردند و امروز موج تخریبی اخیر را علیه شاهزاده ترتیب داده اند در میگذرم که اینها در شمار نیابند. حال با گذشت چند سال یکهو کاشف به عمل آمده است که نقض بالقوه استقلال سیاسی ایران بوده است؟

براستی که «اخلاق عمومی در منتهای درجه انحطاط است. هیچ کس به وظیفه خود آشنا نیست. لفاظی و شارلاتانی قائم مقام تمام حقایق واقع شده است. سالها نهال تذبذب و تزویر و چاپلوسی و دروغ را آبیاری کردند...» (سفرنامه مازندران - رضاشاه)

روزگار امروز چنان است که حتی کارگزاران جمهوری اسلامی هم به امید اقبال عمومی خود را به اعتبار نام «پهلوی» می ساینند؛ از زیباکلام گرفته که در پس گفتن از خدمات رضاشاه همواره معرکه گیر هر دوره انتخابات حکومتی است، تا قالیباف که خود را رضاشاه بسیجی میخواند. پس چه جای شگفتی که جماعتی با علم کردن عکس های شاهان در گذشته پهلوی که امروز نمی توانند منشأ اثر باشند، در پی ناکامی کسی باشند که منشأ اثر است؟

از این جماعت سیاهی لشگر اگر واژه «پهلوی» و چند عکس یادگاری ستانده شود چیزی جز هیچ در چنته خواهند داشت؟ و یا با ورد زبان کردن این واژه هم حتی! طبیعی است که روبرو شدن با واقعیت هیچ خود تلخ و دردناک است.

اگر شاهزاده در این سالها وزنه ای مؤثر در کنش های جامعه ایرانیان بوده است، بواسطه شیوه سیاست ورزی و رویکردهای اتخاذی ایشان بوده است، نه صرف نامش. تا جایی که امروز رسانه های حکومتی هم برخلاف سانسور دهه های گذشته، از نادیده انگاشتن ایشان ناتوان هستند. از قضا نام ایشان همواره دستاویزی برای بدخواهان بوده است تا به خاموشی ایشان بکوشند، و البته در این زمینه هم مات شده اند و به ناچار در تازه ترین ترفند سیاهی لشگر «پهلوی پرست» به میدان گسیل شده است.

نیت های قابل حدس این جماعت در حالی پشت تصاویر پادشاهان در گذشته پهلوی و نیز دستاویزهایی به مانند «یکپارچگی سرزمینی» پنهان گردیده است که در دوران پادشاهی پهلوی توافقات رسمی و قراردادهای قانونی

«امضا شده» در زمینه حل اختلافات مرزی با کشورهای همسایه هرگز با چنین اصطلاحات و تعاریفی سازگاری ندارد!

از پیمان سعادت‌آباد در دوره رضاشاه که به قیمت برقراری دوستی و آرامش در منطقه، در حل اختلافات مرزی با همسایگان از بخش‌هایی برآستی راهبردی چشم‌پوشی شد، تا واگذاری قصبه فیروزه به شوروی و توافق نابرابر بر سر مرزهای آبی با آن کشور و نیز پذیرش استقلال بحرین، استان چهاردهم کشور در دوره محمدرضا شاه، هیچ تناسبی با دستاویزهای شعاری علم‌شده برای موج تخریبی هماهنگ علیه شاهزاده ندارند.

همچنین حق‌کشتیرانی در اروندرود و بهره‌مندی از همه پهنه آن، در دوره رضاشاه طبق پیمان سعادت‌آباد بطور رسمی به عراق واگذار شده بود که سالها بعد با تلاش محمدرضا شاه در تحمیل قرارداد الجزایر، به توافق عادلانه‌ای انجامید. در همین قرارداد الجزایر هم از مرز آبی دو کشور با نام شط العرب یاد شده و نه نام پارسی دلخواه.

در اعمال حاکمیت ایران بر جزیره‌های سه‌گانه تنگه هرمز هم، توافق شاه با طرف اماراتی بر سر ابوموسی، در صورت یک‌نگاه کوتاه‌بینانه، درست می‌تواند با همین دستاویزهای «نقض حاکمیت ملی» و خیانت به «یکپارچگی سرزمینی» مورد حمله قرار گیرد.

با این همه ناچاریم این همه تناقض را که از پس عکس‌های رضاشاه و محمدرضا شاه بیرون میزند نادیده انگاریم و این تاخت و تازهای فریبکارانه را به حساب دغدغه‌های میهنی بگذاریم!

با توجه به آنچه که از تاریخ معاصر بر می‌آید، رویکرد سیاسی شاهزاده درست دنباله سیاست‌های دوستی‌جویانه رضاشاه و محمدرضا شاه در سطح منطقه برای پرهیز از تنش‌های فرسایشی و از دیگر سو ایستادگی تمام‌قد در برابر زیاده‌خواهی‌های قدرتهای بزرگ است که ایران را حیاط خلوت خود می‌خواهند.

اما در ناسیونالیسم مالیکولیایی آریایی - اسلامی، اولویت‌ها به گونه دیگری تعریف می‌شود. تا جاییکه می‌بایست یک‌دهه با جاه‌طلبی‌های هسته‌ای حکومت همراهی کرد تا کشور به فلاکت کنونی دچار گردد؛ و امروز هم با همان توجیحات آریایی - اسلامی، ماجراجویی‌های منطقه‌ای پر هزینه و محتوم به شکست جمهوری اسلامی در عراق و یمن و سوریه تبلیغ می‌گردد.

اکنون این جماعت، از پان ایرانیست های پنجاه و هفتی گرفته تا آریایی - اسلامی های لیست امیدی، در حالی برای موج تخریبی علیه شاهزاده، نام خلیج پارس را بر میکشند که با جمهوری اسلامی در پشتیبانی از حکومت هایی همسو هستند که از قضا در کتابهای درسی و دیگر فضاها نام جعلی برای خلیج پارس درج میکنند و در همه سالهای گذشته، در مجامع عربی، امضاکننده ادعاهای امارات نسبت به جزیره های سه گانه بوده اند.

همه این مجموعه ای که سه موج تخریبی اخیر علیه شاهزاده را براه انداختند، نخست آنکه آشکار کردند همه توانشان به یک جمع زیر صد نفره و چند تارنما محدود می باشد؛ دوم آنکه همزمان با ذوق زدگی از سر و صدای کذایی اشان، شروع به نفی و اعلام برائت از یکدیگر کردند؛ و در پایان روشن نکردند که پس از این «واپسین ترفند» که بیگمان جای اعتنا ندارد، در گام بعدی قرار است یارانه شاهزاده را قطع کنند یا اقدام به قیام مسلحانه؟

امروز بیش از هر زمان روشن شد که چرا عدم همراهی این جماعت کم شمار با شاهزاده در شورای ملی فرخنده بوده است؛ چرا که در خوشبینانه ترین حالت همین رفتار و همین موج های تخریبی را از دل شورا براه می انداختند؛ که البته داغ این خیال خام به دلشان ماند.

اکنون که این شامورطی بازی نافرجام، هیچ و پوچ خود را عیان کرده، در پرده پایانی سخن از پادرمیانی خرده ریز فروشان تلویزیونی است برای ریش سفیدی به سبک پنجاه و هفتی! در صورتی که در همه سالهای اخیر شاهزاده حساسیت های فراوانی به خرج داد تا مشی خود را به کلی از رفتار و ادبیات و مواضع این جماعت متفاوت معرفی کند؛ حال که خود به حذف قطعی خویش اقدام کرده اند چه جای میانجیگری؟

در همین حال، آقای منوچهر یزدی، از پان ایرانیست های پنجاه و هفتی، که از تهران و در سایه سربازان گمنام وزارت اطلاعات موج اول حملات تخریبی اخیر را کلید زده، از شاهزاده میخواهد که صدای انقلابشان را بشنود و عذرخواهی کند! زهی بی شرمی!

بی آنکه شخصن نه از رأی آری به جمهوری اسلامی پوزش خواسته باشد، و نه از سرسپردگی هایش به جمهوری اسلامی در پشتیبانی از جاه طلبی های هسته ای شرمنده باشد که فلاکت کنونی را رقم زده، و نه از خوش خدمتی هایش به حکومت در توجیه ماجراجویی های منطقه ای در سوریه عذرخواهی کند^(۱۹)!

«همه چیز را می شود اصلاح کرد. هر زمینی را می شود اصلاح نمود. هر کارخانه ای را می توان ایجاد کرد. هر مؤسسه ای را می توان بکار انداخت. اما چه باید کرد با این اخلاق و فساد که در اعماق قلب مردم ریشه دوانیده، و نسلن بعد نسل برای آنها طبیعت ثانوی شده است؟» (سفرنامه مازندران – رضاشاه)

از یکسو بواسطه نامه به رهبر حکومت سخن از نفوذ عوامل حکومتی میروود و از دیگرسو بواسطه شکایت به شورای امنیت سخن از نقض استقلال سیاسی ایران! چگونه می توان به این حد از تناقض خوشبین بود؟

ساقی بیار باده و با محتسب بگو

انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت

هر راهرو که ره به حریم درش نبرد

مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت

حافظ بیر تو گوی فصاحت که مدعی

هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت

ساسان بهمن آبادی

وین – بامداد ۹ شهریور ماه ۲۰۲۰

رفرنس ها:

(۱) <http://jebhe.net/old/news/fa/index1d0e.html?mi=15&ni=7033>

(۲) <http://www.hambastegi-iran.org/spip.php?article1151>

در همان هنگام با تلاشهایی که داشتم پان ایرانیست ها را مجاب کردم که در واکنش به جبهه ملی موضعگیری کنند که مسئولیت تنظیم متن بیانیه به خود من واگذار شد و با پیام مشخصی بیانیه در تاریخ ۱۴ مرداد منتشر شد:

<http://nejhadegan.blogspot.com/archive/2011/08/09/jebhemelli-doshman.html>

[http://www.pan-iranist.info/%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86%DB%8C%D9%87-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86%D9%87%D8%A7%DB%8C-](http://www.pan-iranist.info/%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86%DB%8C%D9%87-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A8%D8%B1%D9%88%D9%86%D9%85%D8%B1%D8%B2-%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D9%BE%D8%A7%D9%86-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7) (۳)

[/D8%A8%D8%B1%D9%88%D9%86%D9%85%D8%B1%D8%B2-%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D9%BE%D8%A7%D9%86-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7](http://www.pan-iranist.info/%D8%A8%D8%B1%D9%88%D9%86%D9%85%D8%B1%D8%B2-%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D9%BE%D8%A7%D9%86-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7)

<http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/718-28-amordad-pan-iran.html> (۴)

http://www.zamaaneh.com/revolution/2008/06/post_30.html (۵)

(۶) گمان میکنم اعلامیه محسن پزشکیپور در فراخوان به رأی آری به جمهوری اسلامی، در بایگانی روزنامه اطلاعات به تاریخ ۸ اسفند ماه ۱۳۵۷ در دسترس باشد.

<http://www.radiofarda.com/a/292289.html> (۷)

<http://www.zangeneh.blogfa.com/8501.aspx> (۸)

در همان زمان، با انتشار متن زیر به پان ایرانیست ها اعتراض کردم و یک نسخه از متن را حضوری به فرد مذکور ارائه کردم:

<http://web.archive.org/web/20070606212315/http://nejhadegan.blogspot.com/archive/2006/04/01/%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%D8%8C-%D9%85%D9%87%D8%A7%D8%A8%D8%A7%D8%AF%D8%8C-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%87-%D8%AC%D8%AF%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%87.html>

http://www.iranpci.com/elamiyeh/matn_54_7.html (۹)

<http://iranpci.net/ir/hezb/kongere-de/kongereha/kongere-2004/961-kongere-2004-4.html> (۱۰)

<http://www.iranpci.net/ir/hezb/esnad-hezbi/mensor.html> (۱۱)

<http://iranpci.net/ir/hezb/kongere-de/kongereha/kongere-2004/958-kongere-2004-1.html> (۱۲)

<http://333.iranpci.net/ir/hezb/kongere-de/kongereha/kongere-2008/990-kongere-2008-3.html> (۱۳)

(۱۴) هموندان کناره گرفته تارنمایی راه اندازی کرده بودند (رواداری) که گویا دیگر در دسترس نیست. با این حال پیوند زیر به روشن شدن اشاره مورد نظر کمک میکند:

http://www.iranpci.com/nevshtar/matn_191_15.html

(۱۵) دقیقه ۷ گفتگو: <https://www.youtube.com/watch?v=v1RmTiMWT18>

(۱۶) <http://www.iranpci.net/ir/sokhanrooz/daftere-pezoohesh/833-sokhanrooz-2012-12-23.html>

(۱۷) <http://www.iranpci.net/ir/hezb/kongere-de/konfranzha/kongere-2013/1278-konfrans-2013-02.html>

(۱۸) در زمان ۱۰:۱۷ از گفتگو: <https://www.youtube.com/watch?v=TSjoNhziC6U>

(۱۹) دقیقه ۴۹ گفتگو با تلویزیون افق ایران: <https://vimeo.com/180430524>

درباره آقای منوچهر یزدی سخن بسیار است. پس از سالها ارتباط انتقادی، در مدت سه سالی که (۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱) با توجه به وضعیت داخلی و خارجی کشور و به امید استفاده به مطلوب از فرصتها و نیز کاستن از بار مخاطرات، با وجود همه کژی ها و کاستی ها و علیرغم میل باطنی به پان ایرانیست ها پیوسته بودم، زمان و توان بسیاری را در تلاش برای باز داشتن ایشان از همسویی با رویکردهای جمهوری اسلامی صرف کردم که شوربختانه همانگونه که قابل تصور است توان من قابل رقابت با نهاد صادر کننده فرمانها نبود. با این حال بخشی از این تلاشها را بگونه نوشتاری و بصورت مکاتبات درون گروهی مستند کردم تا در صورت نیاز قابل انتشار باشد. اکنون، با توجه به آنچه که رخ داده بخشی از این مکاتبات را در هامش این متن بر روی تارنگار شخصی ام - نژادگان - به نشانی زیر منتشر میکنم:

<http://nejhadegan.blogspot.com/archive/2016/08/31/assertion.html>

لازم به یادآوری است که شدت حرف شنوی و فرمانپذیری از بازجوهای رده پایین وزارت اطلاعات تا آنجا پیش رفت که در مهرماه ۱۳۹۱ در یک جلسه مستقیم اسکایپ با شاهزاده رضا پهلوی که من هم از تهران شرکت داشتم، آقای منوچهر یزدی توافقاتی را متعهد شد که پس از آن جلسه در پی یک تماس وزارت اطلاعات، با بی اخلاقی شرم آوری منکر شد و در نتیجه من با انتشار متنی، از پان ایرانیست ها کناره گیری کردم و با وجود همه مخاطرات محتمل، شخصن بر توافقات پایبند ماندم. متن نامه کناره گیری ام که در همان زمان

منتشر شد: <http://nejhadegan.blogspot.com/archive/2012/10/28/resignation.html>